

# «عاجز» افغان و «افغان» عاجز

با دو شاعر همطبع و همعصر

نگارش جناب حافظ نور محمد خان  
مدیر شعبه اول دارالتحریر شاهی

- ۴ -



ون عاجز ذاتاً طبیب ماهر بود از یکطرف در زمان خود شعبه طبابت را توسعه و رواج شایانی داد و از جانب دیگر خاندان خود را به تحصیل همین فن شریف صلاح داده و قف شئونات صحی وطن گردانید؛ چنانچه اخلاف و احفادش هم که از سند یافته گان مکتب پدر خود ها بوده و درس طب را بنحوی فرا گرفته بودند، یکدسته طبیبان ماهر بار آمده، و طولی نکشید که امورات صحی توده ملت مخصوصاً خواص و طرب را بدست گرفته حتی تا رواج یافتن ادویه و معالجات دکتری ما را از احتیاج رها کردند.

هر چند با موفقیت های که شعب دکتری در ازاله امراض و اعاده صحت مرضی نشان داده است باید یسانها معالجات طبی مورد اعتنائی مانند ولی چون هر يك از بازماندگان عاجز پزشک حوم در فن طبابت از استعاطم و امهات عصر بودند، و از طرفی معالجات شان در امراض کویچک و امواتی که بر حسب تغییرات هوا و تطور موسم کثیر الحدوث اند تا نیر فوری و صحیح میکرد تا اوقات قریب برای ادامه شیوع و حفاظه شئون طب یونانی همین یک سبب کافی شمرده شده حتی تا این فرصت هم تشکیلاتی از آنها باقی و عوام الناس بدیشان مراجعه دارند. (۱)

(۱) بناسبتیکه چندین دفعه از طبیب بودن اولاد و احفاد (عاجز) تذکار نمودیم، و بخاطریکه اطبای حضور یکده شاهان و سرداران مملکت شناخته شوند مجلاً نام و شغل بعضی از قایل عاجز را فهرست میکنیم:

الف: پسران عاجز:

۱) میرزا عبدالواسع خان متخلص به (واسع) طبیب حضور امیر دوست محمد خان.

تابع حاشیه صفحه قبل :

- ٢ ) میرزا عبدالقادر خان طیب حضور امیر محمد افضل خان .
  - ٣ ) عبدالشاق خان طیب امیر محمد اعظم خان و بعضی برادران او .
  - ٤ ) عبدالسلام خان متخلص به ( غمین ) طیب والده امیر عبدالرحمن خان .
- ب : نواسه های پسرى عاجز :
- ١ ) میرزا عبدالغالب خان پسر عبدالقادر خان، طیب سردار امین دوله خان .
  - ٢ ) میرزا عبدالواحد خان پسر عبدالقادر خان، اول طیب امیر شیرعلی خان مرحوم و والده عبدالله جان ولیعهد، ثانی از امیر عبدالرحمن خان .
  - ٣ ) میرزا عبدالفتاح خان پسر عبدالقادر خان، اول طیب امیر شیرعلی خان بعد در فوج هرات بعد نزد سردار محمد یوسفخان ولد امیر کبیر باز بحضور امیر عبدالرحمن خان بعد نزد سردار نصرالله خان .
  - ٤ ) میرزا عبدالعلیخان پسر عبدالقادر خان، طیب سردار محمد اسحاق خان بن امیر محمد اعظم خان .
  - ٥ ) میرزا عبدالنبی خان » » » اول طیب سردار محمد هاشم خان نواسه امیر کبیر بعد بحضور امیر عبدالرحمن خان و باز بحضور امیر حبیب الله خان شهید و سردار نصرالله خان بودا کنون م حیات و از طرف ریاست طیبه ممتحن اطباء یونانی مقرر می باشد .
  - ٦ ) میرزا عبدالغنی خان پسر عبدالقادر خان، طیب سردار عزیزالله خان قتل ولد سردار نصرالله خان نائب السلطنه مرحوم .
  - ٧ ) میرزا عبدالرؤف خان پسر عبدالشاق خان، طیب سردار محمد ایوب خان پسر امیر شیرعلیخان مرحوم .
- ج : نواسه های دخترى عاجز :
- ١ ) میرزا عبدالسبع خان اول طیب سردار شمس الدین خان برادر زاده امیر کبیر باز از امیر مرحوم عبدالرحمن خان .
  - ٢ ) میرزا عبدالرشید خان متخلص به ( رشید ) اول طیب مستوفی حبیب الله خان وردك بعد بحضور امیر شیرعلی خان بعد بحضور امیر عبدالرحمن خان بعد بحضور امیر حبیب الله خان شهید ( این دو نفر از يك مادر بودند )
  - ٣ ) میرزا عبدالصمد خان در عسکری امیر عبدالرحمن خان طیب بود .
  - ٤ ) عبدالشکور خان دوایم صاحب سلطنت بود .
  - ٥ ) عبدالاحد خان، اول در عسکر امیر عبدالرحمن خان بعد در دفاتر پادشاهی طیب بود .
  - ٦ ) عبدالحنان خان » » » » بعد نزد سردار غلام علیخان ولد امیر عبدالرحمن خان طیب بود . ( این چهار نفر از يك مادر بودند )
  - ٧ ) میرزا محمد ابراهیم خان متخلص به ( داعی ) اول بحضور امیر عبدالرحمن خان و ثانی به حضور امیر حبیب الله خان شهید طیب بود بعد از آن بدوره امامی رئیس مکتب طب یونانی مقرر شد . ( این تنها از يك مادر است )
- اکنون از کواسه های پسرى عاجز میرزا عبدالحسین خان و میرزا عبدالهادیخان و از کواسه های دخترى آن میرزا عبدالقدوس خان و میرزا عبداللطیف خان بامیرزا محمد شفیق خان و میرزا محمد اسحاق خان که اعقاب این ها میشوند حیات بوده در کابل موجود و مانند اسلاف خود در فن طبابت مرجع عموم اند .

علی ای حال اگر اجزای کلیات عاجز مورد مطالعه قرار گیرد در بسا موضع عبارات خود را هم با اصطلاحات طبی آراسته و در آن عده از ادویه و امراض و معجونها و آلات آن را نام برده .

از آنجمله در رقعۀ ذیل نیز که بنام میر هوتک افغان سواد نموده است شرح حال هجران مآل خود را با الفاظ مستلزم طبابت بیابان رسانیده و در طی آن یارۀ از اصطلاحات حکمت را بحال خود تناسب داده است :

رقعۀ سوم الهی تا تریاق (۱) اربعۀ عناصر ، اجزای اولیۀ بدن انسان (۲) و حافظ ترکیب موالید ثلاثه است ، و تا اخلاط چهارگانه ، اطراف ارکان ثانویۀ وجود حیوان (۳) و ناظم ترکیب امتزاج معادن سبعة اند ، جسم شریف و عنصر لطیف آن مفرح (۴) دلکشاء کتب نظم و معجون ماده الحیوة نسخ شررا نه پدر اطلس یوش افلاک همچون طفل ناز پرور در بر و هفت دایه برنگی لباس مانند مهر نور گستر بر سر دارد . رباعی

ای همدم و غمکسار تنهایی دل ای مایه راحت و شکیبائی دل  
 ای صورت عیش و نقش آسایش کایان انسانی ای مایه العاقبة هستی و توانائی دل

رتال صلح علوم انسانی

- ( ۱ ) معجونست دافع سموم و از آنجمله تریاق کبیر و تریاق فاروق که از ادویه و اجزای زیاد ترکیب دارند دافع زهرها و مقوی دل و دماغ اند .
- ( ۲ ) مراد از عناصر قدیم است .
- ( ۳ ) اخلاط اربعه صفرا ، سودا ، خون ، بلغم را گویند .
- ( ۴ ) دواى شیرین خوش مزه و خوشبوی را گویند که مقوی دل و جگر باشد .

چه نویسم : که صفرای آرزوی ملاقات ، بصد مشربه (۱) سکنجبین لیموئی نمیشکند ، و سودای کیفیت حالات ، بهزار طبله (۲) مفرح ابریشمی از سر می رود ، کسالت بدن بحدی رسیده که هر روز صراحی صراحی عرق ماء اللحم (۳) گداز جگر مینوشم هنوز قوت او در تنزل ، وضعف دماغ بجائی انجامیده که هر لحظه شیشه شیشه روغن بادام اشک از چشم تر میریزم هنوز خشکی او در ترقی است ، نوران (۴) خون غم آنقدر است که تب مطبقه (۵) هم آغوش سرسام (۶) و هزیان گوئی شده ، و غلیبان بلغم الم آنچنانکه سردی اعضا دوش بردوش سکنه (۷) بی آرزوئی گردیده است - خدا شاهد است که اگر دست بر نبض بیماری میگذارم منشار وار (۸) بدو سه حرکت سر انگشت از نیچه ام جدا میسازد - و اگر نظر بر روی بیماری میکشایم شکست رنگ ، دلم را اسیر در دیدن او میگرداند ، هر گاه قلم بجهته نسخه میگذارم صفحه رنگ برک سوس زود شکن ، و فی قلم مانند چوب دار چینی خشک ، و دست چون نیچه مرجان بی حرکت ، و دل مثل دانه عناب گره ، و سیاهی بطور تخم خرفه پاشان ، و عبارت بطرز سنبل پریشان میگردد .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رئیس هیأت مدیره

(۹)

(۱) با اصطلاح طب ، ظرف شربت خوری (۲) صندوقچه خوردنیست منقسم برخانه های متعدد که حکیم و عطار هر خانه آن را ایک یک دو املو میسازد (۳) عرقست مفوی که با ادوات طی یعنی قرع و انبیک از گوشت میکیرند (۴) جوش و طوفان خون (۵) تب دموی لازم را گویند (۶) مرضیست که از ورم و برد های دماغ عارض میشود (۷) مرضیست زائل کننده حس و حرکت (۸) منشار اره را گویند و نبض منشاری آن است که حرکتش مانند منشار باشد (۹) در حصه وسطی و تلمه این رفته که بنقطه ها اشاره شده است دو غزل غراو یک گهی هم نثر است که چون اصطلاحات طی نداشته و از آن جهت بمطلب ما نزدیک نمی کرد ما آنرا نگرقتیم .

اینک بکر قعه دیگر (عاجز) را که بنظم و نثر خوانده میشود و یکی از صنائع مشکل شعری بشمار است درین جا ضمیمه میکنیم تا مطالع محترم قدرت طبع شاعر را تخمین کرده و ازین صنعت رنگین نیز تفریح خاطر نمایند این رقعہ نیز مانند سایر رقعات وی بنام (میر هوتک افغان) عنوان گردیده است. و ما در ذیل صورت نظم او را نوشته، این را هم متذکر میشویم که اگر خواسته باشند آن را بقسم نثر مطالعه فرمایند در اثنای خواندن صرف بدین (-) علامت که جا بجا هاده ایم وقفه کنند.

### (رقعه که بنظم و نثر خوانده می شود:)

ذات والا صفات - و خان زمان -	منبع جود - و لطف بی پایان -
عین ملجاء عاجزان - و قوی	ساز بیچارگان دهر - (افغان)
سلم الله دائماً - دائم	سایه برورد رافت یزدان
باد! - عرض اینکه - یوم آدینه	که من زار (عاجز) و حیران
را - بهر ایمی خود از الطاف -	جانب باغ خود - رکاب کشان
رده بودند - ازین عطیه جا	وید - فخرم باوج کاهکشان
سر رسانید - بعد شجاعت بیسایه انسانی و مطالبه مقام بود - لیکن از آن	از شکر صد گرو برد - بد همان
جمله - خر بوزة ککه شیر بنیش	کردم - اما عفو تش طغیان
چند فاشی زیاده از ره کمال جامع علوم السکالی	نیز - چندانکه بنده را بی جان
کرده - تب آورید و دزد کلو	روز چهارم بیاری بحران
ساختند - و سه روز آن تب بود	عرق کرد و تب گذاشت - از آن
آقدر طبع یافت قوت - که تن	بوس ایشان - دران خجسته مکان
که دگر دفعه نیز - بهر قدم	بود - از انروتن بریده ز جان
و عده رفتن - و تماشاها	بهبان و عده که - با اوشان
باز - بیوند رشته هستی	با لب بر دعا - بختم بیان
داشت بسته - بسد هزار امید	را - اقامت بعنصر و ارکان
ساخته - تا که اصل موجودات	سایه ات باد - و باد جاویدان
هست - بر فرق (عاجز) بیدل	

از رقعات (عاجز) که بگذریم بر سאלه تعمیه آن که مبنی بر ( ۱۸ ) معما  
 و دو نکته است میرسیم ، و چنان معلوم می شود که شاعر در قسمت تعمیه  
 نیز بد طولاً داشته و درین فن مراعات لوازم و اصول آنرا با تصحیف ، قلب ،  
 حساب ، تشبیه ، و غیره بجا آورده است . ما در ذیل چند معما را ازین قسمت  
 نقل کرده بعضی از آنرا تصفیه و برخی را نا حل میگذاریم تا در عین زمان برای  
 مطالعین محترم مشغولیت پیدا شده در حل و استخراج آن طبع آزمائی نمایند :

( ۱ ) معما باسم ( امام )

گفتم بین بحالم آنشوخ از ره خشم \* سویم نکاهی افکند اما بکوشه چشم

حل : در لفظ چشم ، گوشه آن ( م ) است ، کلمه ( اما ) که بوی افکند ، شد

( امام ) پیدا میشود -

( ۲ ) باسم ( منعم )

غم دامن من اگر بگیرد \* ریزم اشکی که سر بگیرد

حل : ( غم ) که دامن ( من ) را بگیرد یعنی در آخر ( من ) ضم شود

( من غم ) میشود و اشک که مراد از نقطه غم است اگر ریختمانده شود

( منعم ) بوجود می آید .

( ۳ ) باسم کلیم

بهار است ایدل غم دیده بشتاب \* بیای گل بگردان باده ناب

حل : باده را ( می ) میگویند اگر ( می ) بیای گل بصورت مقلوب نزدیک شود

( کلیم ) تشکیل میشود -

( ۴ ) باسم ( قربان علی )

جان بغم تن به الم دل به بلا واصل شد \* قرب آنچشم مرا چوت مزه تا حاصل شد

حل : يك نام چشم در عربی ( ع ) است - و بعوض ( مرا ) در لفظ عرب ( لی )

می آید - این هر دو اگر یکجا شوند ( علی ) میشود و چون علی در جمله ( قرب آن )

قرب یعنی ضم شود قربانعلی حاصل میشود -

( ۵ ) باسم محسن :

کوشه ابرو نمودی ای بت خورشید فام \* من دو دل هر سودوم تا یابم از وصل تو کام

( ۶ ) باسم ملا قلندر :

گفتم ای دل از چه غم گشتی پریشانی نمر \* گفت بیر خسار او دیدم همه خاکم پسر

( ۷ ) باسم موسی :

ماه من يك مواگر رسم وفا مبداشتی \* این چنین خوار کی اندر جفا مداشتی ( ۱ )

ترجیعات : بعد از رساله نغمیه ، ترجیعات عاجز را حصه داده شده و این قسمت مشتمل است بر سه ترجیع ، در اول آن که

سر ایا يك بحث تصوف و عرفان است عاجز بسیار کوشش کرده است که بر تبع استاد کامل حضرت میرزا صاحب بیدل رفته باشد چنانچه در محاذی سرفرد ترجیع جناب بیدل که فرموده اند :

ما حریفان بزم اسراریم \* مست جام شهود دیداریم

عاجز نیز بدین بیت که :

ما همه مست جام سودائیم \* سر خوش باده من و ما ئیم

ترجیع خود را ابتدا میکند و بهمان هیچ در جاده وحدت و عرفان یویان میشود ، ولی که داند که مانند بیدل همه دل ( لعل محمد عاجز ) هم در شنای این بحر زخار ، و محیط با اسرار که جناب میرزا در ( ۶۸۰ ) فرد ترجیع خود بظنرات و مشکلات او ایما نموده است موفق آمده و کبر معرفت و حقیقت بدست آورده خواهد بود یا خیر ؟

بهر صورت عاجز بیچاره خواه بمطلب رسیده بانه درین بحث ۱۲۶ فرد موزون کرده و در آن هفت بار درین فرد رجوع میکند :  
که بود باغ دهر و کثرت او \* گل رنگ بهار وحدت او

( ۱ ) نمرات ۵ و ۶ و ۷ را شامل کنید .

ترجیع دوم آن برسبک ترجیع خواجہ شیراز، مولانا جامی، واقف لاهوری، شاه شجاع مرحوم (۱) و اغلب شعرای ما بعد مثل واصل و سالک کابلی (۲) وغیرہ بمضامین دلپسند عشقی انشاد، و در ۱۲ بند سروده شده که هر بندش کمابیش ۹ فرد میگیرد - بیت ترجیع آن این است:

بنشینم و یا کتم ز کویت \* در کنج غمی به آرزویت

(۱) خواجہ شیراز، ترجمی دارد در ۷ بند که هر کدامش دارای هفت فرد و در هر بند برین بیت رجوع میکند:

آن به که ز صبر رخ تنایم باشد که مراد دل یابم  
ترجیع مولانا جامی ۵۶ فرد و مشتمل بر ۷ بند است که بعد هر هفت فرد بدین بیت مراجعہ مینماید:

بنشینم و باغم تو سازم یفہات ز تو با تو عشق بازم  
ترجیع واقف لاهوری در ۲۳ بند تمام شده که، هر بندش کمابیش ۱۲ فرد دارد بیت ترجیعش این است:

بنشینم و ترک عشق گویم دست از تو به آب دیده شویم  
اعلیحضرت شاه شجاع مرحوم ترجیع خود را در ۱۴۰ فرد ختم نموده و در آن ۲۰ دفعہ این بیت را تکرار مینماید:

وصلت چون نمی شود میسر دست من و دامنت بتجسّر  
(۲) میرزا محمد نبی خان دبیر المتخلص به (واصل) که در پایان صفحہ (۶۵) نمرہ دوم

سال چهارم این مجلہ بدان ایامی سرگردان بود در زمان اعلیحضرت امیر شیر علیخان مرحوم بدائرہ چایار (پستہ) که تحت صلاحیت دبیر الملک میرزا حسن خان اداره میشد ملازمت داشت و در سنہ ۱۲۹۱ که میرزا محمد حسن خان دبیر الملک بزار شریف بمنصب (کمکی ناب، یعنی مستوفی) مقرر شد تافوت اعلیحضرت شیر علیخان اداره چایار بعہدہ وی مفوض ماند مشارالہ در عہد امیر عبدالرحمن خان مرحوم دبیر الملک (سرمنشی حضور) مقرر گردیدہ تافوت خود کہ ۵ شنبہ ۱۴ شوال (۱۳۰۹ هجری است) تمام امور دائرہ تحریرات حضور را اجرا و انتظام میکرد - واصل شاعر شیرین زبان و ادیب سحر بیانی بود اکثر بجواب خواجہ حافظ شیراز پرداختہ و بگمان ما از عہدہ این ادعای برآمدہ توانستہ است الحاصل ترجیعی دارد در ۱۶۶ فرہ و در آن ۱۴ بار بدین بیت رجوع میکند:

بنشینم و روکنم بدیوار گریم ز غمت چو ابر آزار  
سالک مرحوم یک ترجیع مشتمل بر ۲۵ بند و هر کدامش ۹ فرد دارد کہ جلہ (۲۲۵) فرد شود مختصر حال این شاعر را در پایان صفحہ (۶۳) نمرہ دوم سال چهارم قبلاً نوشته ایم:



موضوع ترجیع سوم آن همان میر هوتک افغان است و کارستانهای هجران او که عاجز بیچاره باز بناله درآمده در ۷۷ فردهی افغان میزند و در آن نارسائی بخت، جور فلک، شدت درد خود را بنالش های عاجزانه شمار کرده و برای رفیق سفر رفته خود در بلخ میفرستد - مثل اغلب رقعات و غزلهایش از عبارات این ترجیع نیز بوی درد می آید و مطلع را متأثر میسازد - این ترجیع (۱۱) بند است و ما در این جا چند فردی را که در آن به نام و سفر افغان ایما کرده است تذکار میکنم:

برق آه طوفان کرد صفحه را چزاغان کرد خامه سوخت و افغان کرد عاجز از بیان آمد  
 سینه میکند ایجاد می نهد دلم بنیاد هر دمی و صد فریاد هر نفس هزار افغان  
 اور وانه سوی بلخ زندگی بمن شد تلخ از فراق او شد سیلخ ماه اعتبار من  
 تانورختی از کابل کرده داغ یاسم گل نیست بیشه چوت بلبل یک نفس جز افغانم

در سنه ۱۲۰۴ که شاه مراد بی حکمران بخارا تسخیر (مرو) قصیده:

و دست اندازیء صفحات خرا سازا بنا مانده و اعلیحضرت

تیمور شاه برای تلویج و توبیخ آن در آخر ماه رمضان مطابق اول فصل ربیع سال مذکور بالشکر بسیار متوجه بلخ شده بود چنان معلوم می شود که در جزو خدام و احشام میر هوتک افغان و میرزا قلندر که از اجله رفقا و اصحاب بیت الغزل عاجز بوده اند نیز ملتمس و کاتب شافی گردیده و عاجز در مرکز مانده است.

لذا عاجز برای تشریح ناآرامی های ضمنی خود که از حدوث ناگهانی این

سفر و بردن رفقای عزیزش پیدش شده است قصیده در (۶۲) فرد تمام کرده که اگر این هم نمی بود گویا عاجز صاحب قصیده نبوده و قدرتش درین شعبه معنی بهای شعر ناپدید میماند - هر چند برین ادعا که عاجز به پیروی استاد خود جناب میرزا بیدل هیچ بك نشیده مبنی بر تملق و مدح بیجا نسروده شاید بودن این قصیده اندکی ایراد واقع کند اما چون قصیده مذکور تنها تاریخ حرکت (تیمور شاه) و نالش ازدوری رفقا موضوع داشته و در تمام آن بجز از دو فرد آنهاهم معنی دیگر مدحیه ندارد گویا بازم عاجز آزادگی خود را ثبوت کرده و تا حد توان از استاد خود متابعت کرده است.

علی ای حال ما برای اینکه مانند دیگر اشعار عاجز از قصیده وی هم ذکر نموده باشیم در ذیل چند بیت آنرا از مواضع مختلف گرفته از لحاظ قارئین محترم میگذرانیم .  
عاجز قصیده خود را چنین آغاز میکند :-

کیستم سرگشته در دست دور روزگار      روز و شب گرم نرددی سبب بر کار و ار  
کوشم بی طلی منزل رفت و آمد بی جبهه      بهر ییکاری محرم همچو دست رعته دار  
چون نفس از بهر تفریح دل مرادم بسمی      بر مراد دیگران چون نبض دایم بیقرار

بعد از آنکه به همین نهج هجده فرد از قصیده مذکور تمام می شود از تاریخ

حرکت این سفر چنین تجدید مطالب میکند :

داستان طرّفه دارم شنیدن لازم است      بشنود هر کس دلیل عبرتی دارد بکار  
در سر سالیکه تاریخ ظهورش بود غدر      عارفه رنگی ریخت چرخ حبله سنج بد قمار  
۱۲۰۴

اول فصل ربیع و آخر ماه صیام بود کز نیرنگ کاربهای دهر بیدار  
برمن (عاجز) بلای شد محیط از چهار سو      در برویم بسته بود از شش جهت راه فرار  
داشتم از جمله یاران دو یار مهربان      چون دو چشم خود عزیز و خورده بین و نیک کار  
همین طور تقریباً (۱۳) فرد را وقف تعریف این دور فقیق مهربان خود کرده در مصرع  
های اول از لیاقت افغان و در مصارع ثانی از دانائی میرزا قلندر بحث میراندنا اینکه میگوید:

آن دوتن همچون دولب سر پوش حرف و صوت من  
من از ایشان چون سخن مشهور هر شهر و دیار  
آت یکی از بی نظیری شوکت وقت سخن  
آت یکی از طبع سالم صائب این روزگار  
آت یکی میر هوتک در شاعری افتخار لقب  
و آت یکی امیرزا قلندر باغ معنی را بهار

بعد از آن بلافاصله نام ( تیمور شاه ) و توصیفش را بدین تقریب ذکر میکند :

آن دوتن را کرده مامور سفر دست قضا      سوی بلخ اندر رکاب شاه نصرت اقتدار  
شاه شاهان جهان ( تیمور شاه ) جم چشم      آنکه دارد قیصر رومش بدولت افتخار  
آنکه در ایران و توران رستم و افراسیاب      کر همی بودند مکر دند خدمت بنده وار

پس ازین سه فرد مجدداً به تعریف رفقای خود دوام کرده اینموضوع را با عارضه که برای  
میرزا قلندر درین سفر پیش شده در ۲۴ فرد طول میدهد و بعد قصیده خود را ختم میکند تا تمام